

خیابان ۶۰

نوشته ها، مشاهدات، مقالات خود را برای ما به این آدرس بفرستید
xyaban@gmail.com
برای اشتراك روزانه با این آدرس الكترونيكي تماس بگيريد
khyaboon@gmail.com



زنده باد حاکمیت مردم

پنجشنبه ۲۹ بهمن ماه ۱۳۸۸

مرگ بر دیکتاتوری



صدور حکم اعدام دیگری برای یک مخالف سیاسی

کارگران خواسته های حداقلی خود را اعلام کردند

علی اجمعی فعال دانشجویی بازداشت شد

تجمع خانواده های بازداشت شدگان در مقابل اوین

نشریه خیابان را برای دوستانتان ارسال کنید. در صورت امکان، خیابان را پرینت گرفته و به دیگران برسانید. گزارش ها و عکس های اعتراضات را به آدرس ایمیل خیابان بفرستید. خبرنگار و گزارشگر خیابان ها در نشریه ی خیابان شوید. با ما همکاری کنید تا صداهای جامعه را بهتر منعکس کنیم

می کردند دنبال چیزهایی مثل فندک، امونیاک، چاقو یا اعلامیه و بیانیه بودند. انگار تدارکات گسترده رژیم برای این روز که تمام حیثیت آنان بود نتیجه داد. تنها در میدان صادقیه که قرار بود عمده ترین حرکت مخالفین از آنجا صورت گیرد با استقرار چند هزار نیرو به سرکوب تجمعات پراکنده ان حوالی انجامید. ۲۲ بهمن امسال پس از بیش از یک ماه تهدید، سرکوب عریان و اجرای احکام اعدام و اعلام چندین حکم محاربه مخالفین را در شرایط حساس و دیگرگونه ای قرار داده بود. همچنین گام های لغزان به اصلاح سران جنبش که هرچه مردم از ان ها بیشتر فاصله می گیرند عجز و لابه هاشان عریان تر می شود معترضان را از هم گسیخته و مردد کرد تا جایی که در ۲۲ بهمن به روایت شاهدان عینی به جز در یک نقطه برخلاف همیشه معترضان حتی عاجز از یافتن یکدیگر و شکل دادن حتی یک تجمع کوچک بودند. برخلاف نسخه پیچی تحلیلگران متوهم صدای آمریکا که پس از اشغال میادین مردم را به تسخیر صدا و سیما تحریک می کردند رژیم نیروهای خود را به خوبی سازمان داده و تمامی پایگاه های بسیج در سراسر ایران را به یاری طلبیده بود. کارمندان و کارگرانی که با وعده پاداش در تظاهرات حضور یافته بودند نیز به انسجام هر چه بیشتر نیروهای ارگانیک وفادار به نظام کمک کردند. گرچه تعطیلی دانشگاه ها و تعطیلات چند روزه پیش رو نیز خود عامل مهمی بود تا رژیم اهداف خود را با موفقیت پیش برد اما این موضوع عمده ترین دلیل این سرگردانی و از هم گسیختگی صفوف معترضین نبود. چند پارگی و تردیدی که امروز پدیدار شد زاده ی همان عدم وجود استراتژی و ارمانی ست که اصلاح طلبی ان هم از نوع ارتجاعی، از ان عاری ست. همان که بر طبل «استقلال آزادی جمهوری اسلامی» می کوبد و وقیحانه ۲۲ بهمن را آشتی ملی می خواند و مردم را از سردادن شعارهای ساختارشکن بر حضر می دارد، پس از ۸ ماه از آغاز اعتراضات و یک ماه پس از عاشورایی که خواب از چشم سرکردگان نظام ربود جنبش را بدین جا کشاند. رژیم نیز با خرج میلیاردها و بسیج تمام نیروی خود امروز را از ان خود کرد. سیاستی که همه جا و همه وقت نمی تواند پیش گیرد و ۲۲ بهمن تضمینی برای فروکش اعتراضات نخواهد بود. با گذشت زمان و عمده تر شدن مطالبات اقتصادی طی ماه های آینده رژیم نیز اوضاع بغرنجی را در مقابل خواهد دید. او که هنوز بر طبل «رای من کجاست» می کوبد از این توقف بر ضد رادیکالیز شدن خواست ها و شعارها و سازمان یابی از پایین که نطفه هایی از ان در حال شکل گیریست سود جست و هم جناح مقابل کودتاگر. بحران های داخلی و جهانی اما روزهای آرامی برای رژیم کودتا پیش بینی نمی کند فرسایش و حداقلی شدن خواست های جنبش در تندییج های پیش رو منافع رژیم را تامین خواهد کرد. ۲۲ بهمن نه شکست مردم که شکست نوع مبارزه هدایت شونده از بالاست که اراده و خواست های چه دموکراتیک و چه اقتصادی توده ها در جهت منافع خود فرو می کاهد و مانع عمق بخشیدن به آن می شود. امروز همه شاهد بودیم تزهایی که تنها ریزش سپاه، بیانیه این و آن، شکاف درون حاکمیت، بحران در اقتصاد جهانی را منتهی به سقوط رژیم می دانست و مبارزات مردمی را در حاشیه قرار می داد چگونه رنگ باخت.

۲۲ بهمن
خیابان انقلاب

گزارش ویژه خیابان -
از تعجب نمی دانم چه کنم! هر طرف سر می چرخانم پر است از زن های چادری و مردهای ریشی البته نه در لباس مامور. خیابان مملو از تمثال های مبارک آقا و امام و احمدی نژاد است. کنار خیابان عکس و پوستر میلیونی چیده شده و عده زیادی با شعار «مرگ بر انگلیس» آن ها را توزیع می کردند. سر می چرخانم این اطراف و ان طرف تا از روی چهره ها خودی و غیر خودی را تشخیص دهم. اشتباه می کنم تک و توک دختر پسرهای هم تیپ خودم را هم قاطی ان ها می بینم. توانسته اند از هر قشری ادم جمع کنند. هر چه به قلب تظاهرات نزدیک تر می شوی از تمرکز نیروهای رعب آور تا بن دندان مسلح پلیس و گارد رهبری کاسته می شود و جایش را به بسیجی و لباس شخصی می دهد. بسیاری میان جمعیت یواشکی با بیسیم حرف می زنند و البته خیلی هم حرفه ای نیستند. به هر که مشکوک می شوند به راحتی متوقفش می کنند و کیف و جیب هایش را می ریزند بیرون. سازمان یافتگی نیروهای حاضر از هر چیز چشمگیرتر است. زنان و مردان تظاهرات کننده (و نه ماموران امنیتی و لباس شخصی) در دسته های ده تا پانزده نفری حرکت می کنند. کمتر کسی را می بینی که چادری یا ریشی نباشد. مغازه های زیادی هم برخلاف سایر روزهای تجمع باز هستند. بازار دستفروش ها هم خیلی گرم است. زن ها و مردهای تظاهرات کننده انگار که برای خرید به شهر دیگری آمدند دست فروش ها را دوره کرده اند، سرفه، جوراب، پلیور و ظرف پلاستیکی و...خرید می کنند. دسته جمعی تغذیه می خورند دسته جمعی خرید می کنند دسته جمعی استراحت می کنند و بعضی ها حتی ارم های پایگاه هشان را هم همراه دارند. «مرگ بر آمریکا» و «مرگ بر اسرائیل» ستا سر داده می شد و همینطور «انرژی هسته ای حق مسلم ماست» «انرژی هسته ای به جون ما بسته ای» «این همه لشکر آمده به عشق رهبر آمده» اما در کمال تعجب با وجود تجمع گسترده این تعداد نیرو شعارهای کمی بر ضد جریانات اخیر سر داده شد از جمله «خواص بی خاصیت خجالت خجالت» گویا سعی نداشتند تحت هیچ شرایطی اصطکاک بی وجود آید. اما در میان جمعیت یاداشتی شبیه مطالب روزنامه های کیهان در مورد شخصیت هایی چون خاتمی، سروش، مهاجرانی و... پخش می شد که با هیجان و استقبال جمعیت مواجه شد. تمام مسیر مملو از پایگاه های صداسیما، شهرداری، تربیت بدنی و...بود که علاوه بر نیروهای انتظامی و بسیج و لباس شخصی عده ی بسیاری هم در این پایگاه ها مستقر بودند که صدای بلندگوهایشان گوش فلک را کر می کرد. البته ناگفته نماند تمام مسیر پر بود از صف های غذا و خوراکی و اتوبوس های تظاهرکنندگان. جمعیت با برنامه ریزی خیابان ها را غرق کرده بودند و گاه حتی نسبت به کسانی که از مدل آرایش مو و لباس مشخص بود تعلق به ان ها ندارد تذکراتی می دادند و لباس شخصی ها ان ها را تفتیش

جنبش مردمی و صنعت سبز
امیر. ک

« شوک زده بودم. تمام روز. اما امروز برای ما لازم بود.» بسیاری از کسانی که در بیست و دو بهمن به قصد شکل دادن به تظاهراتی اعتراضی از خانه بیرون زده بودند شباهنگام چنین به دیگران می گفتند. روزی که برای جنبش مردمی لازم بود. این جنبش در بیش از هشت ماه مصاف خویش با دیکتاتوری، و در تجربه مبارزاتی خود، روز به روز آگاهتر می شود و از تصورات نادرست و پندارهای موهوم فاصله می گیرد. بدون مبارزه، مردم به ضرورت مبارزه پی نمی برند. بدون مبارزه، مردم به عمق دیکتاتوری پی نمی برند. بدون مبارزه، مردم به قدرت خود پی نمی برند.
« ما قدرت طرف مقابل را دست کم گرفته بودیم»
جوان دیگر چنین می گوید. در بیست و دوم بهمن مردم معترض دیدند که باند حاکم خامنه ای-احمدی نژاد با تکیه بر کنترل ثروت اجتماعی و فرماندهی شبکه ی وسیع فاسدی از مزدگیران مسلحی به نام سپاه و بسیج قادر به کنترل امنیتی پایتخت در مقیاس کلان هستند. مردم به عینه دیدند که نهادهایی چون سپاه و بسیج چگونه ابزار فاشیسم برای حفظ سلطه خود هستند. و اینکه بدون انحلال این نهادها نمی توان سخن از هیچ گونه آزادی بیان، تشکل و اعتراض در ایران بیان کرد.
در آنسوی دیگر اما حکومت طرفی از تبلیغات خود نبسته بود. آنها بیش از یکماه تمام تلاش خود را کردند تا با محارب نامیدن معترضین فضا را بگونه ای بیارایند که هیچ کس به قصد اعتراض خیابانی به خیابان ها نیاید. بسیاری اما آمدند. آنچه این روز را با دیگر روزهای اعتراضی متمایز کرد، تنها تلفیق ساندیس های مجانی دولتی و بیش از هفتاد و پنج هزار نظامی حاکمیت نبود که استخوان بندی سازماندهی بزرگ حکومتی را امکان پذیر کرده بود، بلکه مصرف محصولات بنجل صنایع سبز و ارتش موهوم قیام نیز در این تمایز پررنگ می نمود.
صنعت سبز
ما در ایران با یک جنبش وسیع مردمی علیه دیکتاتوری روبرویم. جنبشی که توانسته است بخش های مختلفی از جامعه را علیه حاکمیت به حرکت در آورد و در مسیر مبارزاتی خویش از شعار رای من کجاست به شعار مرگ بر اصل ولایت فقیه برسد. اگر از اولی به دومی رسید، نه به این دلیل بود که فلان تلویزیون یا بهمان سازمان سیاسی توانستند تظاهرات های سیزده آبان و شانزده آذر و ششم دی ماه را سازمان بدهند، بلکه دلیل آن این بود که مردم در فرآیند مبارزه خود به سرعت دریافتند که حق رای آنها و در حقیقت مشارکت سیاسی آنها در تعیین سرنوشت جامعه با اصل ولایت فقیه در تناقض است. نظام ولایت فقیه بر پایه ی دیدگاهی است که مردم را صغیر می شمارد و قیومیت آنها را به ولی فقیه اعطا می کند که بر خوب و بد هر چیز آگاه است. یک نگاه دوباره ای به کتاب های مزخرف دینی بیندازید. شاید وقتی سر کار می روید و یا بچه را تر و خشک می کنید و به اقساط مانده

اخبار کوتاه

صدور حکم اعدام برای جوان ۲۱ ساله

یکی از زندانیان که در تاریخ ۲۱ فروردین ماه امسال بازداشت شده است،به جرم عضویت و همکاری در انجمن پادشاهی ایران به اعدام محکوم شد.

محمد مصطفایی، وکیل امیررضا عارفی، در این زمینه در وبلاگ خود چنین نوشته است: «روز یکشنبه بیست و پنجم بهمن از دفتر شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب با من تماس گرفته شد تا در روز سه شنبه در رابطه با پرونده امیر رضا عارفی به شعبه مراجعه کنم. از اعلام احضار تلفنی نگران موکلم شدم تا اینکه امروز به دفتر شعبه رفته و حکم صادره علیه امیر رضا عارفی را مطالعه کردم. این جوان ۲۱ ساله به اتهام عضویت و همکاری و تلاش و فعالیت موثر در راستای پیشبرد اهداف انجمن پادشاهی ایران، با حکم شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب محارب شناخته شده و به استناد مواد ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۱،۱۹۰ و ۴۶ قانون مجازات اسلامی به اعدام محکوم شد.»

محمد مصطفائی همچنین افزوده است که امیر رضا عارفی بیست روز فرصت دارد تا به حکم صادره اعتراض کند.

در هفته های گذشته دو نفر به نام های آرش رحمانی پور و محمد رضا علی زمانی به اتهام های مشابه، اعدام شدند.

علی قادرمرزی بازداشت شد

روز ۲۲ بهمن ماه جاری علی قادر مرزی فعال مدنی، عضو کانون دفاع از حقوق کودکان و عضو انجمن دفاع از معلولین شهرستان دهگلان توسط نیروهای امنیتی بازداشت شد.

علی قادرمرزی متولد ۱۳۵۴ ساکن شهر قروه کارمند اداره بهزیستی،به اتهام فعالیتهای سیاسی واجتماعی درسالهای ۷۶ و ۷۷ چندین بارتوسط نیروهای امنیتی بازداشت وزندانی شده بود.

علی اکبر اعجمی فعال چپگرای دانشگاه تهران دستگیر شد

علی اکبر اعجمی دانشجوی دانشگاه تهران و از فعالین چپ گرا روز۲۱ بهمن در شهرستان سبزوار دستگیر شده و هنوز از محل نگهداریش خبری نیست
لازم به ذکر است در هفته های گذشته محمد غزنویان و حمید مافی از فعالین چپ نیز در شهر قزوین توسط وزارت اطلاعات بازداشت شده اند.

بی خبری از مکان نگهداری علیرضا فیروزی و سورنا هاشمی

نگهداری علیرضا فیروزی و سورنا هاشمی دو تن از دانشجویان محروم از تحصیل دانشگاه زنجان پس از گذشت ۴۴ روز در بازداشتگاه نامعلوم همچنان ادامه دارد.
دو فعال دانشجویی و محروم از تحصیل که از روز ۱۲ دی ماه در شهر ارومیه ناپدید شده اند پس از تأیید دفتر معاونت دادستانی تهران از بازداشتشان همچنان در بازداشتگاه نامعلوم نگهداری می شوند....

هفته گذشته پس از مدت ها سرگردانی دو خانواده هاشمی و فیروزی در مراجعه به ارگان های مختلف امنیتی و قضایی در شهرهای چون تهران و ارومیه سر انجام در روز ۲۱ بهمن در پی مراجعه پدر سورنا هاشمی به دفتر معاونت دادستانی تهران بازداشت این دو فعال دانشجویی را تأیید و به ایشان قول داده شد که بزودی آنان را به بند عمومی زندان اوین منتقل خواهند نمود، اما پس از گذشت ۵ روز از گفته دفتر معاونت دادستانی همچنان این دو فعال دانشجویی در مکان نامعلومی و در بازداشت بسر می برند. لازم به یادآوریست، علیرضا فیروزی فعال دانشجویی و سورنا هاشمی از دانشجویان دانشگاه زنجان که در پی قصد تجاوز معاونت دانشجویی به یکی از دانشجویان زنجان از صحنه فیلم برداری نموده و به همین اتهام از دانشگاه اخراج و به حبس تعلیقی محکوم شده بودند

در دست نیست.



همدیگر را در آغوش می کشیدند، اشک شوق می ریختند و در پس قطره های اشک شوق شان رهائی و بهروزی خود را با تمامی وجودشان لمس میکردند.

اینک از آنروزهای پر شکوه و از آن روزهای امید و طراوت و شادابی ۳۱ سال میگذرد، سی و یک سالی که امروز از آن همه امید و طراوت و شادابی چیزی جز فقر و بدبختی، بیکاری و دستمزد زیر خط فقر، طرح قطع یارانه ها و درماندگی میلیونها کارگر و مزد بگیر برای گذران زندگی بر جای نمانده است.

اما زندگی ادامه دارد و مردم ایران هنوز و به حق در حال و هوای تغییر اند و امیدشان را برای دست یابی به یک زندگی انسانی و شاد و مرفه و آزاد از دست نداده اند.

در این میان کارگران ایران در طول سالهای گذشته با اعتصابات و اعتراضات جسورانه خود و برپائی تشکلهای مستقل شان به دفاع از حق حیات و زندگی خود برخاستند و امروز بسیاری از آنان به جرم تشکیل خواهی و خواست یک زندگی انسانی در پشت میله های زندان بسر میبرند. اما برای ما کارگران سلولهای زندان پایان کار نیست، ما میلیونها انسانیم، ما تولید کنندگان تمامی ثروتها و نعمات موجود هستیم، چرخ تولید و زندگی در جامعه در دستان ماست، پشتوانه ما تجربه اعتصاب متحدانه و شکوهمند کارگران نفت در انقلاب بهمن ۵۷ است و ما با این پشتوانه و با اتکا به قدرت میلیونی خود و با الهام از خواستههای انسانی مردم ایران در انقلاب سال ۵۷، امروز و پس از سی و یک سال از بهمن ۵۷ رئوس خواستههای حداقلی خود را به شرح زیر اعلام میداریم و خواهان تحقق فوری و بی قید و شرط همه آنها هستیم.

- برسمیت شناخته شدن بی قید و شرط ایجاد تشکلهای مستقل کارگری، اعتصاب، اعتراض، تجمع، آزادی بیان، مطبوعات و تحزب
- لغو فوری مجازات اعدام و آزادی فوری و بی قید و شرط کلیه فعالین کارگری و دیگر جنبشهای اجتماعی از زندان
- افزایش فوری حداقل دستمزدها براساس اعلام نظرخود کارگران ازطریق نمایندگان منتخب آنها در

در دست نیست.

اکثر خانواده ها موفق به ملاقات با عزیزان خود نشدند. خانواده ها بعد پراز کردن فرم ملاقات باید در انتظار بسر برند تا وقتی که نوبت آنها شود .ابتدا با بازجوی (شکنجه گر) هر زندانی تماس گرفته می شد و او تعیین می کرد که چه کسی می تواند ملاقات کند و چه کسی نمی تواند. آنها از خانواده ها لباس و پول که برای عزیزانشان برده بودند را در اکثر مواقع نمی گرفتند.

برخورد پاسدراهای سالن ملاقات غیر انسانی و از دادن هر جوابی به خانواده ها خوداری می کردند و همه چیز را به بازجو احواله می کردند.

تجمع گسترده خانواده ها زندانیان سیاسی که از فعالین سیاسی،زنان ،دانشجویان و حامیان مادران عزادار و سایر اقشار جامعه بودند تا ساعت ۱۴:۰۰ ادامه داشت.

فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران،دستگیریهای گسترده و بی دلیل ، قرار دادن در سلولهای انفرادی و تحت فشار و شکنجه قرار دادن زندانیان سیاسی را محکوم می کند و از دبیر کل و کمیسیونر عالی حقوق بشر و سایر مراجع بین المللی خواستار تشکیل اصططاری شورای امنیت سازمان ملل برای رسیدگی به جنایت علیه بشریت توسط علی خامنه ای در ایران است.

فعالین حقوق بشر و دموکراسی در ایران

۲۹ بهمن ۱۳۸۸ برابر با ۱۸ فوریه ۲۰۱۰



مجامع عمومی کارگری

۴- طرح هدفمند کردن یارانه ها باید متوقف و دستمزدهای معوقه کارگران باید فوراً» و بی هیچ عذر و بهانه ای پرداخت گردد

۵- تامین امنیت شغلی برای کارگران و تمامی مزد بگیران، لغو قراردادهای موقت و سفید امضاء، برچیده شدن کلیه نهادهای دست ساز دولتی از محیطهای کار و تدوین و تصویب قانون کار جدید با دخالت مستقیم نمایندههای منتخب مجامع عمومی کارگران

۶- اخراج و بیکار سازی کارگران به هر بهانه ای باید متوقف گردد و تمامی کسانی که بیکار شده اند و یا به سن اشتغال رسیده و آماده به کار هستند باید تا زمان اشتغال به کار از بیمه بیکاری متناسب با یک زندگی انسانی برخوردار شوند

۷- لغو کلیه قوانین تبعیض آمیز نسبت به زنان و تضمین برابری کامل و بی قید و شرط حقوق زنان و مردان در تمامی عرصه های زندگی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و خانوادگی

۸- برخورداری تمامی بازنشستگان از یک زندگی مرفه و بدون دغدغه اقتصادی و رفع هرگونه تبعیض در پرداخت مستمری بازنشستگان و بهره مندی آنان از تامین اجتماعی و خدمات درمانی

۹- تمامی کودکان باید جدای از موقعیت اقتصادی و اجتماعی والدین، نوع جنسیت و وابستگی های ملی و نژادی و مذهبی از امکانات آموزشی، رفاهی و بهداشتی یکسان و رایگانی برخوردار شوند

۱۰- اول ماه مه باید تعطیل رسمی اعلام گردد و در تقویم رسمی کشور گنجانده شود و هر گونه ممنوعیت و محدودیت برگزاری مراسم این روز ملغی گردد

سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه

سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه

اتحادیه آزاد کارگران ایران

انجمن صنفی کارگران برق و فلز کار کرمانشاه

کارخانه به فروش می رود، کارگران اخراج می شوند

۱۸۰ نفر از کارگران نساجی بافته‌ها از ساعت ۲/۳۰ تا ۴ بعداز ظهر روز یکشنبه اقدام به بستن جاده کردند. خبرگزاری ایلنا می نویسد کارگران نساجی بافته‌های کرمان علت تجمع و بستن جاده را انحلال شرکت توسط سهامداران اعلام کردند.

یکی از کارگران به خبرنگار ایلنا گفته است: چندی پیش عده‌ای از مدیران در هیات تشخیص تصمیم به انحلال شرکت و انتقال دستگاه‌ها به شهرستان قزوین گرفتند که در اعتراض به این امر ما ظهر امروز اقدام به بستن جاده کردیم.

وی گفت: مدیران در پایان ۳۰ دی تصمیم به اخراج ۱۸ نفر دیگر از نیروها گرفتند. طبق گفته خود مسئولان قرار است ۳۵ نفر دیگر در پایان بهمن‌ماه و بقیه در آخر سال تسویه حساب شوند.

وی گفت: مسئولان بنا دارند ۱۴ هزار هکتار زمین کارخانه را به صورت آزاد در معرض فروش بگذارند.

او گفت: قبلا ۵۵۰ نفر در شرکت مشغول به کار بودند که مستواین به عناوین مختلف اقدام به اخراج کارگران کرده و در حال حاضر این تعداد ۱۸۰ نفر هستند.

در انتشار خیابان به ما یاری دهید



تمام زندانیان اندیشه ورزی و سیاست ورزی آزاد باید گردند

دیر نیست روزی که اوین و دیگر زندان های حاکمیت فاشیستی جمهوری اسلامی به دست مردم مبارز فتح شود



ما مهره نیستیم!

ما مهره نیستیم!

سفید باشد یا موهایش را که کمی بلند شده بود با نمره چهار سر صف می زدند، ظلم و ستم هم چنان پا برجا بود و این کودک رویای مبارزه و انقلاب را در خود نهادینه می کرد. حاکمیت امروز به این خطر پی برده است و از این روست که در سال های اخیر برای مثال مراسم دهه فجر در مدرسه ها از توضیح و توصیف شکنجه های ساواک در سر صف، نطق های معلم پرورشی در باره دیو و فرشته، در سال های اخیر به چسباندن کاغذ رنگی به در و دیوار و شکلات دادن به بچه ها تقلیل یافته، و بعد از جنبش اخیر مردم ایران نیز، امسال در آستانه سالگرد پیروزی انقلاب حکومت وحشت خود را از یادآوری خاطرات انقلاب با تلاش برای سانسور کردن تمام صحنه های انقلابی از رسانه ها به نمایش گذاشت که البته در مقابل بسیاری از عکس های سانسور شده از انقلاب ۵۷ در رسانه های غیر دولتی و سطح اینترنت توسط مردم پخش شد.

نسل ما به یکباره انقلابی نشد، حوادث پس از انتخابات، تنها جرقه ای بود در انبار کاه، نسل ما با رویای انقلاب بزرگ شده است، نسل ما، بر خلاف بسیاری از شرکت کنندگان در انقلاب ۵۷ که پس از شکست انقلاب ، کشتار های دهه خونین شصت دچار هراس از انقلاب شدند، از انقلاب نمی هراسد، بلکه دارای نوستالژی انقلاب است؛ همان گونه که این روزها در خیابان ها می بینیم که بسیاری از شعارهای انقلاب به نحوی بازسازی شده اند، نظاره گر از بیرون اگر نتواند روند رشد این نسل را به درستی درک کند، حیرت زده خواهد شد که چرا رسوم انقلاب ۵۷ چنین گسترده به چشم می خورند؟ چرا نسلی که خاطره ای شخصی از انقلاب ندارد سعی می کند شعار ها را با همان ریتم بسازد؟ (مثل شعار: محمود خائن، آواره گردی! که بر وزن شعار: ای شاه خائن، آواره گردی! است، پخش گسترده اینترنتی روزنامه هایی که درست شبیه کیهان و اطلاعات در بهمن ۵۷ بازسازی شده اند، با تیتتر هایی نظیر دولت سقوط کرد، خامنه ای فرار کرد و…) برخی ذی نفعان، که سعی در نگهداری حکومت، و تنها تعویض دولت دارند، سعی می کنند که قضیه را این گونه توجیه کنند که این شعار ها و برای مثال الله اکبر های شبانه پیوند این نسل را با آرمان های امام!!! نشان می دهد.

اما این تحلیل گران راه را به کل بر خطا رفته اند. استفاده از این شعارها برای نسل ما تنها یک نماد است، نماد نزدیکی پیروزی، و نشان هم بستگی مردمی بر ضد دیکتاتوری. نسل ما نسلی است که انقلاب در ذهنش نیمه تمام مانده، و امروز با استفاده از این نماد ها سعی دارد که انقلاب نا تمام نسل گذشته اش را به اتمام رساند، نسل ما نسلی است که یک نوستالژی بزرگ جمعی بر رویاهایش سایه افکنده است: نوستالژی ریشه دار انقلاب….

. نسل ما نسلی است که انقلاب دزدیده شده اش را پس می گیرد



شده ایم. تصاویر انقلاب ۵۷ در کودکی مشترکمان حک شده است،

ما که هر کدام مان لا اقل یک بار در دهه فجر روزنامه دیواری با عکس های انقلاب به دیوار مدرسه چسبانده ایم، و ساعت های غیر قابل شماری پای تلویزیون به تصاویر هرچند گزینش شده اما شور انگیز انقلاب چشم دوخته ایم؛ ما که در تئاتر های مدرسه در دهه فجر همگی دوست داشتیم که نقش انقلابی را بازی کنیم که مقاومت می کند و شهید می شود، و در آخر خود معلم پرورشی مجبور می شد نقش ساواکی را بازی کند؛ ما که تصویر مردی با کلاه کاغذی: «شاه رفت» جزء لاینفک کودکی دسته جمعی مان است.

پس عجیب نیست که این به اصطلاح جامعه شناسانی که سال ها تبلیغ کردند: این نسلی است (شما بخوانید باید باشد) که مثل جوانان کشورهای غربی به مُد، زندگی هنرپیشه های هالیوود، قورت دادن قورباغه و در بهترین حالت به موسیقی راک علاقه دارد! از هر گونه اظهار نظر درباره مسائل سیاسی بیزار است و در نشریاتی چون چلچراغ همه گذشتگانش را به سیاست زدگی! متهم می کند . در این نسل انقلابی گری مرده است! پس زنده باد اصلاحات!

امروز بعد از مشاهده خیابان های ایران در چند ماه اخیر بهت زده بر جای بماند که : رادیکالیسم؟! دفاع از خود در برابر مهاجمان سپاهی و لباس شخصی؟! آنها از یاد برده اند که کودکی نسل ما در جنگ خونینی گذشت که توسط دو رژیم دیکتاتور ضد مردمی به ما تحمیل شده بود. و هرکدام از ما حداقل یک صحنه از بیماران ها و شیشه های ضربدی چسب خورده و بدن های تکه تکه پاره شده بچه های مدرسه کناری را به یاد داریم. بنابراین انتظار بی موردی است که از این نسل خواست به شعار پس گرفتن رای خود بسنده کند. نسلی که با خاطرات انقلاب رویای بیرون کردن «دیو» و در انتظار نوید بهاران خجسته باد بزرگ شده است و خون و آتش را در دوران جنگ با چشمان کودکانه اش نظاره کرده است. از طرفی نظام حاکم هم دچار تضادی اساسی شده است. این نظام که سال ها سعی کرد حقانیت خود را بر اساس انقلاب مردمی و ۹۸درصد آری به ما کودکان ۶۰ بقبولاند و سال ها از مبارزه با طاغوت و استعمار و استثمار گفت، امروز با شرایطی مواجه شده است که تمام آموزه هایش به ضدی برای خود تبدیل شده است. این نظام ناخواسته نسلی انقلابی تربیت کرد، هرچند خواسته اش تنها این بود که حقانیت خود را از ورای فیلم و خاطرات انقلاب و کتاب ها به کودکانی که انقلاب را به چشم ندیده بودند ثابت کند و مجبور بود در این راه تمام مدت از مردمی سخن بگوید که به دیکتاتوری نه گفتند، مبارزه کردند، خون دادند و پیروز شدند. و فراموش می کرد که در ذهن کودکی که هر روز دم در مدرسه شلوارش را بالا می زدند تا مبادا جورابش

کودکان انقلابی دهه ۶۰

آناهیتا حسینی

این روزها بسیاری از انقلابیون آن روزها، روزهای بهاری انقلاب بهمن ۵۷، از رفتار نسل جدید بعد از خودشان تعجب زده بر جای مانده‌اند، نسلی که در زمانه انقلاب ۵۷ حتا وجود خارجی نیز نداشت اما در ماه‌های اخیر نشان داده است که مثل نسل گذشته در مقابل ظلم طغیان می‌کند، باتوم و گلوله، زندان و شکنجه را به هیچ می‌گیرد و با خون خود از آزادی دفاع می‌کند. همه ما خوب بیاد داریم که وقتی ما متولدین دهه سیاه ۶۰ به نوجوانی رسیدیم به اصطلاح جامعه شناسانی نسل سوم را به میدان آوردند: گفتند نسل سوم، نسلی بی آرمان و فردگرا است، و سعی کردند بی آرمانی و فردگرایی بی ریشه را به نسل ما تزریق کنند، در پس تمام به اصطلاح توصیف و تبیین‌های آنها از این نسل در پی این بودند که به این نسل بیاوراندند : شما در امور سیاسی دخالتی نمی کنید! شما از سیاست متنفر هستید! شما جز به منافع کوتاه مدت فردی به چیز دیگری فکر نمی کنید!

آنها در واقع توصیف نمی‌کردند، تلاش میکردند که نسلی را بی آرمان و غیر حساس به مسائل سیاسی و اجتماعی تربیت کنند، شوک زدگی آنها از رفتارهای نسل ما به این دلیل نیست که این نسل به یک باره و بعد از انتخابات عوض شد، به این دلیل است که توصیف‌ها و نظریه های آنها در مورد نسل ما از ابتدا اشتباه بود.

آنها تصمیم گرفته بودند که این نسل را آنگونه که می خواهند ببینند و در راستی منافعشان خلق و خوی این نسل را تبیین کنند، و طبیعی است که نسلی که آنها ساخته بودند، در عرصه عمل و واقعیت اجتماعی در مقابلشان قرار بگیرد. آنها تصمیم گرفته بودند که این نسل، نسلی باشد که نهایت مشارکتش در عرصه سیاسی رای دادن باشد، البته برای خالی نبودن عریضه نیز دو سه نفر قهرمان از وقایع تیر ۷۸ به این نسل معرفی کردند، چه گوارا را در کنار عکس چمران پشت جلد نشریاتشان چاپ کردند و حد نهایت مشارکت سیاسی را عضویت در حزب مشارکت قلمداد نمودند. مطبوعات و نشریاتی که به عنوانه نشریات نسل سوم! سعی کردند به ما قالب کنند را همگی به یاد داریم، پر از مصاحبه با فعالا هنرپیشه، چگونه در ۱۰ دقیقه پولدار شویم، آلبوم جدید شکیرا چقدر فروش کرد، جواد کیست و چه شلواوری میپوشد! و….

جالب اینجاست که جناح اصول گرای حکومت هم هرچند با عناصری مثل دهنمکی هر از چندی فریاد وا انقلابا و وا اسلاما برمیآورد، اما نفع خود را در سکوت و همراهی خاموش با این رویه دید. هر چند که بسیار دیر….

اصلاح طلبان حکومتی به همراهی لیبرالها و تئوری پردازانشان آن قدر یک دروغ را تکرار کردند که خودشان باورشان شد، دروغ بزرگ یک نسل جوان بدون خواسته‌های سیاسی و اجتماعی، یک نسل بی آرمان، و اینگونه است که امروز در مقابل جوانانی که با همان شیوه‌های ساله ۵۷ مبارزه میکنند و جواب گلوله و باتوم را با سنگ میدهند، ابتدا با دهان باز و شوک زده بر جای میمانند و وقتی به خود می‌آیند شروع به نقدهای میکنند که هرچقدر هم سعی کنند بر پایه‌های تجربه‌های تاریخی استوارش کنند و آنرا تئوریزه کنند این پیام بهمت زده را پنهان نمیتوانند کرد: قرار نبود، این نسل یک نسل انقلابی باشد! و از یاد میبرند که این قراری بود که خودشان، در راستی منافعشان و به دور از واقعیت موجود گذاشته اند. فراموش می‌کند که ما کودکان دهه ۶۰ با انقلاب بزرگ

ادامه از ص ۱ جنبش مردمی و صنعت سبز

و یا اجاره ی آخر ماه فکر می کنید به این تضاد توجه نکنید، اما وقتی جاتنان را برداشته اید و به خیابان ها برده اید و برای حق حاکمیت مردم مبارزه می کنید، این تضاد در واضح ترین شکل خود نمایان می شود. این جنبش در این هشت ماهه مشغول مبارزه بوده است و نه نامگذاری خود. آنها مشغول سازمان دادن خود بوده اند، چرا که به مرحمت هر دو جناح جاکم هیچ سازمانیابی ای برایشان به جای نمانده بود. آنها در خیابان به قدرت خود پی بردند، در اینجا و آنجا مطالعه کردند و خود را سازمان دادند و می دهند و برای پیروز شدن بر دیکتاتوری فداکاری ها و از جان گذشتگی ها کردند. اما در برابر این جنبش مردمی واقعی که جریان دارد و روزپروز گسترده تر می شود، مجموعه ای وجود دارد که شاید بهترین نام برای آن صنعت سبز باشد. وقتی می گویم صنعت، دقیقا به تشابه آن با یک کارخانه و یا صنعت تشابه می گذاریم. اینکه در کنترل عده ای معدودی است و در مقیاس انبوه محصولاتی برای فروش عرضه می کند. معدودی که می خواهند جنس خود را بفروشند و از این راه کسب سود کنند. این صاحبان صنایع سیاسی تمام تلاش خود را دارند تا محصول خود را به نام سبز به جنبش بفروشند. متاع آنها البته رنگ نیست، بلکه هدف ها، برنامه ها، تحلیل ها و تاکتیک هایی معین است که سود آنها را تضمین می کند. این سبز با رنگ سبزی که مردم در اعتراضات خیابانی خود به کار می گیرند یکسان نیست. اکنون اگر پارچه ی سبزی را در خیابانی بر دست داشته باشی نشان می دهد که در جبهه مردمی، که قابل اعتمادی، که علیه دیکتاتوری مبارزه می کنی، که جسوری و … برای مردم این رنگ می تواند هر رنگ دیگری باشد. ممکن بود نشانه ای دیگر چنین محتوای اجتماعی را کسب کند. اما صنعت سبز محصول دیگری را تبلیغ می کند. صنعت سبز مثل هر کارخانه ای محصول معینی را تولید می کند. اینکه چه چیز تولید می شود را مردم تعیین نمی کنند بلکه صاحبان صنایع تعیین می کنند. شما باید همانرا مصرف کنی. مردم نمی توانند شعار خودشان را بدهند و آنرا سبز بنامند. مردم نمی توانند هدف سیاسی خود را خود معین کنند و آنرا سبز بنامند. مردم نمی توانند برنامه های اعتراضی خود را آنگونه که خود می خواهد سازمان دهند و آن را سبز بنامند. صنعت سبز انحصار تولید برنامه، اهداف و چشم اندازهای جنبش را به صورت خودخوانده در اختیار خود می خواهد. اگر مردم اصل ولایت فقیه را می خواهند از حیات اجتماعی خود به دور بیاندازند، صنعت سبز تبلیغ می کند که این حرفها را کمونیست ها و سلطنت طلبان و مجاهدان می زنند، جنبش سبز مردم ایران ساختارها را دوست دارد و نمی خواهد با اصل نظام دربیفتند. اگر جنبش مردمی جسارت خارق العاده به خرج می دهد و در برابر تعرض بسیجی ها و سپاهی ها می ایستد، صنعت سبز از شعبه ی لندنش گرفته تا شعبه های اینترنتی و رسانه ای اش هوار بر می دارد که این کارها سبز نیست. جنبش سبز ایران قصد تضعیف نهادهای بسیج و سپاه را ندارد. شما باید کمی بیشتر کتک بخورید تا بتوانید دل آنها را به دست بیاورید و آنها هم سبز شوند.

وقت آن رسیده است که جنبش مردمی علاوه بر مبارزه با مجتمع نظامی امنیتی خامنه ای. احمدی نژاد، با صنایع سبز نیز مبارزه کند. البته این مبارزه ای دشوار نیست. کافی است محصولات این صنایع را تحریم کرد. طنز داستان اینحاست که صنعت سبز محصول مرغوبی هم عرضه نمی کند. صنعتی که تلخک طنز نویسی را که قبلا روزی سه وعده می گفت من سیاسی نیستم و فقط یک طنزنویس هستم، رجل سیاسی ای که تصمیم گرفته بود برود رمان بنویسد در سالهای بانزنتستگی سیاسی، یا آن فیلسوفی که فلسفه اش غیرسیاسی کردن همه چیز در حیات اجتماعی بود، و امثالهم را از کلاه شعبده ی تاریخ به عنوان تاکتیسیین و استراتژیست جنبش به بازار عرضه کرده است، جز بنجل تولید نمی کند. صاحبان این صنایع دوست جنبش مردم نیستند. نبایست آنها را با جنبشی که در شهر جاری است اشتباه گرفت.

زبان آنها برای جنبش اما کم نیست. آنها چشم اندازه‌های جنبش مردمی را مخدوش می کنند. مردمی که محصولات این صنایع سبز را تحریم کنند، با سرعت بیشتری خود را سازمان خواهند داد، طرح ها و چشم اندازه‌های خود را روشن تر خواهند کرد، ارگان های تصمیم گیری، مبارزه و قیام خود را شکل خواهند داد.

تمام تلاش صنعت سبز بر این است که برای تصویر و خلق آینده، مردم به نیرو و قدرت و جمعیت خود مراجعه نکنند. مردم باید در همین وضعیت باقی بمانند تا متاع آنها فروش برود و آنها سود بیشتری ببرند. صنعت سبز نمی خواهد جنبش مردم صدای خود را داشته باشد، نشریات متنوع و گوناگون خود را منتشر کند، اتاق های فکر خود را ایجاد کند، سازمان ها و احزاب خود را شکل دهد. صنعت سبز می کوشد محصول رسانه ای خود را به نام سبز به مردم بفروشد. اتاق فکر خود را به نام سبز به مردم بفروشد. کوتوله های خود را به نام سیاستمدار به جنبش مردم بفروشد. تحریم صنایع سبز دامن زدن به اختلاف درون جنبش نیست. تحریم صنایع سبز جنبش مردمی را قادر می سازد تا از همه توان و قدرت و خواست خود برای خلق آینده ی جامعه بهره ببرد.

انقلاب و ضدانقلاب در ایران

(بخش اول)

بهزاد کاظمی

بیش از سی و یکسال از انقلاب ۱۳۵۷ ایران گذشت. انقلابی که یکی از بزرگترین رویدادهای قرن بیستم بود. شاید در تاریخ جهان سابقه نداشته است که با چنان وسعتی میلیونها نفر در یک جنبش انقلابی شرکت کنند و یکی از مجهزترین نیروهای نظامی و انتظامی جهان را شکست دهند. بیشک، نقش کارگران، کارمندان، زحمتکشان، ستمدیدگان و جوانان در واژگونی رژیم پلیسی– پادشاهی از حافظه ی تاریخ محو نخواهد شد. مردم ایران با این که سازمان رهبری کننده ی انقلابی نداشتند ولی شایستگی خود را برای برداشتن گامهای بلند نشان دادند. شوراها، کمیته ها و انجمنهای خودگران کارخانه، اداره، روستا، محله، مدرسه و دانشگاه از درون مبارزات مردم شکوفا گشتند. طبقه ی کارگر و اکثریت مردم ایران بیش از چهارماه در اعتصاب عمومی بسر بردند و کمر نظام پلیسی و قدرتمند شاه را شکستند. سرانجام حکومت خودکامه ی سلطنتی فروپاشید و دولت حامی مناسبات «سرمایه» ترک خورد و لرزید. دموکراسی انقلابی و مردمی در شکاف استبداد سربرآورد و نوید بهار آزادی را داد. ولی دبری نپائید که روحانیت شیعه با یاری ملی گرایان مذهبی و «لایتیک» جوانه های تازه شکوفه زدهی دموکراسی مردمی و توده ای را له کرد. ضدانقلاب به اسم «انقلاب» سوار موج انقلابی شده بود؛ ضدانقلاب اسلامی برای تحمیق تودهها و کنترل امواج خروشان مردم چارهای جز این نداشت. دستگاه روحانیت شیعه از ژرفای تیرهی تاریخ شاهنشاهی سربلند کرد و در مدت کوتاهی با خشونت و سرکوب گستردهای به تمام دستاوردهای جنبش مردمی یورش برد. یورشی که برای سه دهه ادامه داشت و کماکان ادامه دارد. اما برای بسیاری هنوز ماهیت واقعی رژیمِی که به اسم انقلاب و دگرگونی سخن میگفت و میگوید، ولی حامل و مجری واپسگرایانه ترین تفکرات و اقدامات خفقان زای ضدانقلابی بود و هست، به اندازه ی کافی شفاف نشده است.

سی و یک سال پیش خواست «آزادی» یکی از شعارهای اصلی موج عظیم جنبش توده‌های بود. اما دستگاه پیروزمند روحانیت شیعه اختناقِی به مراتب گسترده تر از رژیم خفقان زا و شکست خورده ی پادشاهی به ارمغان آورد! «آزادی» و نهادینه شدن حقوق دموکراتیک مردم از آرمانهای ناکام انقلاب مشروطه بود؛ ولی باردیگر قربانی هیأت حاکمه ی جدید گردید. پرسیدنی است که چه عواملی باعث شدند که مردم جامعه ی به مراتب عقب افتاده تری که مرجع تقلید شیعیان، شیخ فضل الله نوری را به خاطر مخالفت با انقلاب مشروطه به دار آویختند، هفتاد سال بعد به حمایت از شاگرد به حق او یعنی آیت الله خمینی روی آوردند؟! دلایل تاریخی، سیاسی و اجتماعی این پسرقت سیاسی– اجتماعی چه بود؟ چرا آیت الله خمینی و بخشی از روحانیت شیعه که همواره خود را مطیع، جان نثار و سرسپرده مقام سلطنت و شاه شیعه میدانستند به مخالفت با «اعلیحضرت» روی آوردند؟ دلایل اصلی شکست انقلاب ایران چه بود؟ چرا سازمانهای چپ و رادیکالی که پیش از انقلاب ۵۷ با جانفشانی و جسارت به مبارزه علیه شاه پرداخته بودند و در فرایند دوره ی انقلابی صدهاهزارنفر مبارز را مجذوب پیشینه ی مبارزاتی خود کرده بودند، نتوانستند نقش مهمی در رهبری جنبش انقلابی و افشای ضدانقلاب در کمین قدرت نشسته ایفا کنند؟ نقش امپریالیسم آمریکا، فرانسه و انگلستان در به قدرت رسیدن روحانیت شیعه چه بود؟ و … در این نوشتار کوتاه کوشش میشود تا به برخی از این پرسشها پاسخ داده شود.

ساختار دستگاه روحانیت شیعه در ایران
دستگاه روحانیت شیعه از بدو پیدایش، به عنوان بخش جدایی ناپذیر دستگاه سیاسی و دولت مرکزی ایران عمل میکرد. سرسلسله ی دودمان صفویه، شاه اسماعیل، هم رهبر مذهبی مریدان و «قرلباشان» و هم رهبر سیاسی دولت مرکزی بود. دولت قوی و متمرکز ایران پس از ضربات سهمگین و متوالی ناشی از یورش ارتش مغول فروپاشیده و هنوز انسجام و قدرت لازم را نداشت؛ دولت صفوی برای منسجمساختن و متحدکردن ساختار ازهم–فروپاشیده ی دولت مرکزی ایران و مقاومت دربرابر ارتش–های متخاصم ازبکیان و عثمانیان «سنی» مذهب، نیازمند ایجاد یک دستگاه مقتدر ایدئولوژیک بود. مذهب تشیع وسیله ای شد تا دولت مرکزی تقویت شده و مناسبات برمنبای ساختار «وجه تولید آسیایی» و «استبداد شرقی» دوباره سروسامان بگیرد. شاه اسماعیل و صفویان با تلاش زیاد دست به ایجاد دستگاه روحانیت شیعه زدند و با توسل به شدیدترین روشهای ارباب و سرکوب، مذهب تشیع را به بخش مهمی از مردم مناطق زیر اقتدار خود تحمیل کردند. وظایف روحانیت شیعه تبلیغ و ترویج ایدئولوژی یگانه ساز تشیع و کمک به حفظ ساختار دستگاه دولت مرکزی بود. از

این روی، نهاد و ساختار چند قطبی مراجع روحانیت شیعه برای گسترش مذهب تشیع و حفظ نظام سیاسی و دولت «سلطان شیعه» فعال شد و برای تأمین هزینه های خود، علاوه برکمکهای دولت مرکزی، به جمع آوری خمس، زکات، سهم امام، حق قضاوت، حق تدریس، حق ازدواج، حق کفن و دفن و سایر مشاغل درآمدزا روی آورد. همین امر، تاحدود زیادی باعث استقلال مالی دستگاه روحانیت شیعه و موجب استقلال نسبی روحانیون از دولت مرکزی گردید. ریشه های اختلاف خمینی با اصلاحات شاه از یک سو، و اختلاف های درون دستگاه چند قطبی مراجع روحانیت شیعه از سوی دیگر، در این نکته ی مهم تاریخی نهفته است. اختلافاتی که میان روحانیون و مراجع مشهور تقلید شیعه، حتا پس از شکست انقلاب مردمی و پیروزی ضدانقلاب اسلامی، به مدت سی سال تا بحال تداوم داشته است؛ ساختار روحانیت شیعه طوری بنا شده بود که اگر هر مرجع تقلید مقلدان و پیروان بیشتری داشت، بر قدرت مالی او افزوده میشد. طبیعتا قدرت مالی هرمرجع تقلیدی به نفوذ اجتماعی وی میافزود و این عامل اساسی سبب ساز منازعات درونی و همیشگی میان روحانیون شیعه می–شد. چون که دریافت هرچه بیشتر خمس و زکات و حق امام و… مراجع تقلید از مقلدان، برفوذ سیاسی و اجتماعی و نزدیکی یا دوری با دربار و دولت مرکزی تأثیر داشت. روحانیون سرشناس هرکدام حتا ارتش خصوصی (متشکل از قداره بندان و طلابان چاقوکش) هم داشتند. بدین سان، قدرت مالی و نفوذ سیاسی و اجتماعی مراجع شیعه همواره باعث کشمکشهای درونی مجتهدان متعدد درون دستگاه آخوندی نیز میگشت که حتا پس از کسب قدرت سیاسی در سال ۱۳۵۷ ادامه یافت. از سوی دیگر رابطه ی دولت مرکزی با دستگاه «حکومتی» ملایان نسبتی وارونه داشت؛ هرگاه حکومت مرکزی تضعیف میشد (مانند واپسین سالهای خاندان قاجار)، دست دستگاه روحانیت شیعه در چپاول مردم بازتر میشد. و هرگاه که حکومت مرکزی تقویت میشد (مانند دوران نادرشاه، رضاشاه و پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) کلیه ی روحانیون با چاکرمنشی در خدمت «شاه شیعه» قرار میگرفتند. آخوندها در هنگام احساس خطر از سوی مبارزات مردم باتمام نفوذ و قدرت خود به حفظ نظام موجود میپرداختند؛ بیشک سرنوشت دستگاه آخوندی به حفظ دستگاه دولتی گره خورده بود. حمایت تعداد زیادی از مراجع بزرگ تقلید از شاه و کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، نمونه ای مثال زدنی از تاریخچه ی دستگاه تشیع در حمایت از دولت حاکم است. اما چرا بخشی از روحانیون سلطنت–طلب شیعه (از جمله روح الله خمینی)، با وجود اینکه از کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت شاه حمایت کرده بود، در عرض ده سال دگردیسی کرد و به مخالفت با محمدرضا شاه برخاست؟

آسیب شناسی «انقلاب شاه و مردم»

ریشه ی اختلافات آیت الله خمینی در ماهیت اصلاحات موسوم به «انقلاب سفید» یا «انقلاب شاه و مردم» نهفته است. در جوامعی مانند ایران، مناسبات سرمایه داری به کمک امپریالیسم جهانی از بالا برقرار شده است. البته بسیاری از روابط ناهنجار و مناسبات دیرپا و پوسیده ی پیشاسرمایه داری (مانند نهاد استبداد سلطنتی، تفکر و عملکرد تیولداری دولت مرکزی در اقتصاد و سیاست، درهم تنیدگی مذهب تشیع با ساختار «دولت» و نظام سلطنتی در قانون اساسی مشروطه، روابط عشیرتی و قبیله ای نهادینه شده، عدم امنیت سیاسی و نبود قوانین تثبیتشدهی مدنی و اجتماعی و…) در جامعه باقی مانده بود. این که

دقیقاً در چه دورانی مناسبات سرمایه داری تبدیل به وجه تولید غالب شد از حوصله ی این بحث خارج است. ولی تقریباً تمام صاحبنظران کارآمد و اقتصاددانان جدی براین نکته تأکید دارند که فرایند ادغام نهایی جامعه ی ایران در سیستم جهانی سرمایه داری و غلبه کامل مناسبات «بازار» با پیاده شدن اصلاحات موسوم به «انقلاب شاه و مردم» قطعیت یافت. البته صاحبنظران «مارکسیست» و گروه–های «چپ»گرایی هم هستند که پس از سپری شدن نیم قرن، هنوز معتقدند که روابط سرمایه داری در ایران وجه تولید غالب نیست! جالب این جاست که ۴۵ سال پیش آخوند مرتجعی مانند آیت الله خمینی به این تغییر پی برده بود اما این دسته از «مارکسیستها» در پایان نخستین دهه ی قرن بیست و یکم، هنوز بدین واقعیت اذعان ندارند و مصرانه بدون ارائه ی هیچ تحلیل کارشناسانه ی اقتصادی و اجتماعی میکوشند تا تبیین نادرست خود از مناسبات تولیدی و نظریه ی غیرعلمی «جامعه نیمه فئودال – نیمه مستعمره» و یا نظریه های مشابه من درآوردی را به دیگران بقبولانند!!

اما چرا این اصلاحات در آن برهه از تاریخ در ایران به وقوع پیوست؟ البته این گونه اصلاحات فقط ویژه ی جامعه ی ایران و یا ساخته ی ذهن و نبوغ «شاهنشاه» نبود و در بسیاری از کشورهای عقب افتاده دیگر مشابه ایران نیز صورت پذیرفت. هدف از این اصلاحات از پیش پای برداشتن موانع گسترش روابط کالایی سرمایه داری در جوامع توسعه نیافته بود. این حرکت به سوی «صنعتی–شدن» و در چارچوب منافع و نیازهای «سرمایه» و امپریالیسم جهانی صورت میپذیرفت.

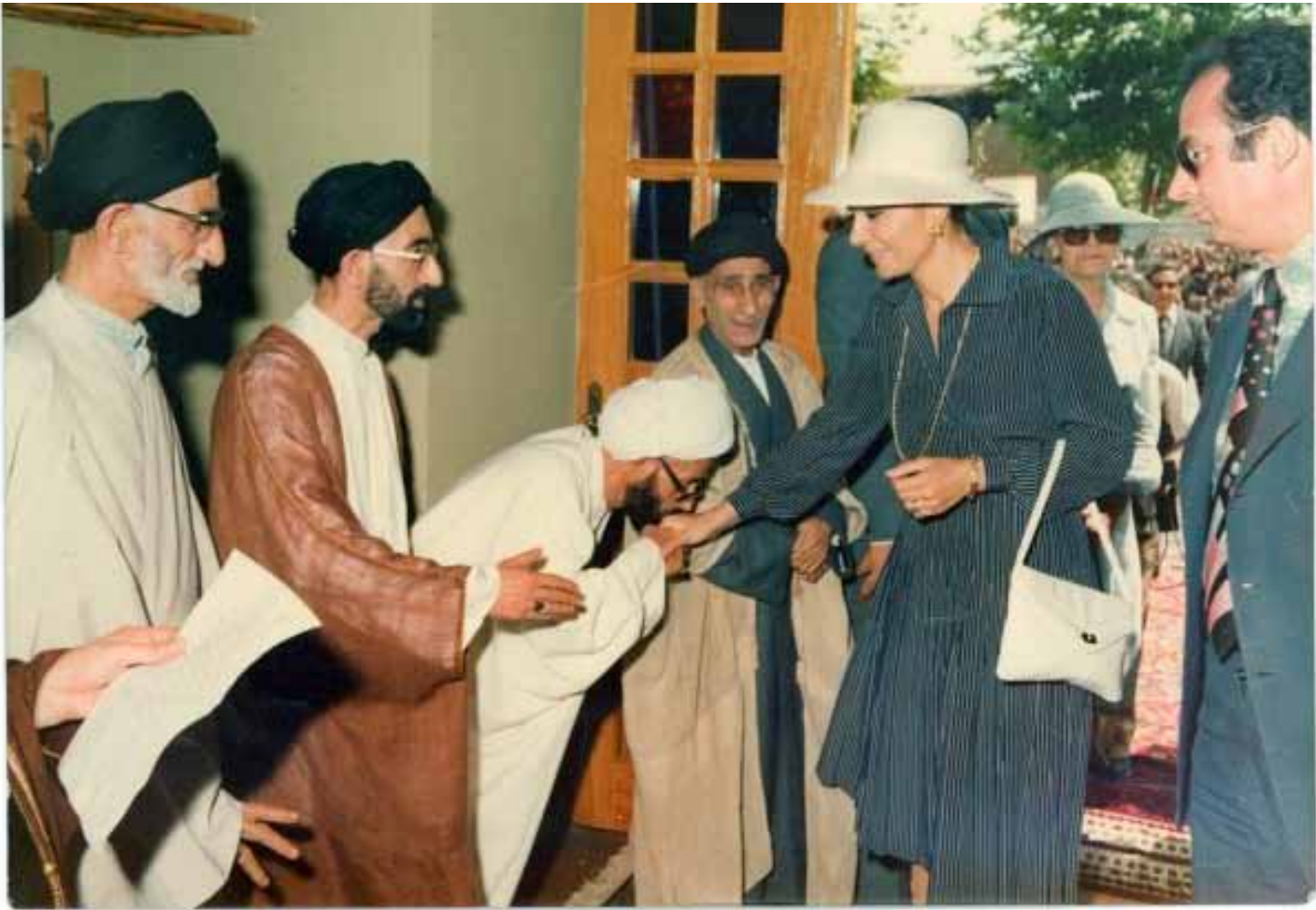
به طور کلی، نظام سرمایه داری در فرایندی چندصدساله (بدون درنظرگرفتن تبیین درونساختاری و بسیار متنوع و پیچیده ی هر دوره ی تاریخی آن)، انکشاف یافته و مراحل گوناگونی را تا آن تاریخ (پایان جنگ جهانی دوم) طی کرده بود؛ کنترل راههای دریایی تجارت و غارت منابع و ثروتهای کشورها در عرصه ی جهانی، پیدایش صنایع مانوفاکتور، تولید کالایی و صدور کالا و رقابت آزاد؛ دوران موسوم به امپریالیسم و انحصارات و صدور «سرمایه»؛ و دوران موسوم به «سرمایه داری پسین»، که تقریباً پس از پایان جنگ جهانی دوم آغاز شد و تا دوره ی موردنظر، یعنی دهه ۶۰ میلادی (دهه ۴۰ خورشیدی) ادامه داشت. البته تحولات سی ساله ی اخیر که مشهور به «گلوبالیزاسیون» شده است را نباید در این بررسی مخلوط کرد.

بدین سان، عملکرد سرمایه داری جهانی در دوران موسوم به امپریالیسم که به طور تقریبی از اواسط نیمه ی دوم قرن نوزدهم شروع شد و تا آغاز جنگ جهانی دوم ادامه داشت، تغییر کرد. در دوران موسوم به امپریالیسم کلاسیک، رقابت و جنگ افروزیهای کشورهای مهم و پیشرفته (عمدتا انگلستان و فرانسه) برای استعمارگری و کنترل مستقیم بر حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی اغلب کشورهای توسعه نیافته شدت و حدت خاصی یافته بود.* به طوری که کمتر نقطه ای در جهان وجود داشت که از این یورش همه جانبه ی کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری مصون مانده باشد.

مشخصه ی اصلی کسب سود در این دوره از تاریخچه ی جهان سرمایه داری، از منظر سیاسی استعمار و زور آشکار، و از منظر اقتصادی صدور سرمایه (به مثابه منبع اصلی سودآوری) و سرمایه گذاری در بخش مواد خام (معدنی و گیاهی) مستعمرات بود. البته منابع و راهکارهای قدیمی کسب سود و ثروت مانند غارتگری و چپاول مستقیم، و صدور کالا هنوز متداول بود و یا صدور سرمایه منحصr به سمت کشورهای مستعمره نبود.

**جهانخواران استعمارگر، در این مرحله از نظام سرمایه داری، با اتکا به طبقات و اقشار واپسگرا (نهاد سلطنت، زمینداران بزرگ، اشراف، روحانیون و لایه های بالایی بوروکراسی دولتی) دخالت میکردند و با ایجاد موانع متعدد اقتصادی و سیاسی، سرمایه داران و بازرگانان بومی را به ورشکستگی میکشاندند و یا وادار به سرمایه گذاری در بخشهای غیرتولیدی مانند نزلوختواری و دلالی می–کردند. از این روی، لایه های ثروتمند «بومی» جامعه مورد ستم استعمارگران خارجی و واپسگرایان داخلی بودند و در مواردی به مبارزه علیه امپریالیسم روی میآوردند؛ اعتراضهای «ضدامپریالیستی» ملیگرایانی از قبیل دکتر محمد مصدق در ایران، مهاتما گاندی در هندوستان و یا چیانکایچک در چین را میتوان در چنین صفتندی قرار داد. درواقع، این گونه رهبران ملیگرای جنبشهای ضد استعماری برای حق کنترل سرمایه داران و بازرگانان بومی بر سرنوشت سیاسی و اقتصادی کشورشان مبارزه میکردند و برای سهیم شدن در سودآوری امپریالیستی بود که دست به اعتراض زده بودند.

اما، پس از خاتمه ی جنگ جهانی دوم، حرکت «سرمایه» و نظام امپریالیستی در عرصهی جهانی وارد فاز و مرحله ی جدیدی شد. در این مرحله، به دلایل متعددی جهان سرمایه داری تصمیم به تغییر در روش خود نسبت به کشورهای توسعه نیافته گرفت. به دودلیل عمده، در وهله ی نخست باید اشاره کرد که سود کمپانیها و انحصارات تولیدکننده ی مواد خام معدنی و گیاهی در کشورهای بزرگ صنعتی کاهش چشمگیری یافته بود. و در وهله ی دوم باید تأکید داشت که برخلاف مرحله ی کلاسیک امپریالیسم که بازارهای داخلی کشورهای توسعه نیافته ناچیز بودند، در این دوره جدید با رشد تدریجی و نسبی درآمد اقشار و طبقات مصرف کننده، و گسترش و توسعه ی مناسبات کالایی در دوره ی پیشین، این گونه بازارهای داخلی اهمیت بیشتری پیدا کرده بودند. افزون براین، با انقباض بازار جهانی و تشدید رقابت بین کمپانیها و انحصارات بزرگ، شرایط جدید ایجاب میکرد که تولید به صورت مستقیم در خود این کشورهای توسعه نیافته انجام گیرد و کنترل بر تولید را در خود این کشورها تضمین کنند. به علاوه، از منظر رقابت شرکتهای بزرگ تولیدی و صنعتی جهان سرمایه‌هداری و امپریالیسم، بهترین راه از میان بردن رقبای دیگر که محصولاتشان را به بازارهای کشورهای توسعه نیافته عرضه میکردند، تولید همان محصولات (عمدتا مصرفی) در خود کشورهای توسعه–نیافته بود. به همین دلیل، به طور شگفت آوری شاهد ازدیاد صنایع مونتاژ در کشورهای توسعه نیافته بودیم. بنابراین، امپریالیسم و جهان سرمایه داری با مشارکت سرمایه داران بومی و زیر نظارت و پشتیبانی دولتهای کشورهای عقب افتاده بخش عمده بازار داخلی این قبیل کشورها را به انحصار خود درآورد. از آنجا که کشور آلمان در جنگ دوم جهانی شکست خورده بود و بخش عمده ی بازار خارجی خود را به رقیبان پیروزمند در جنگ واگذار کرده بود، کمپانیها و انحصارات آلمانی برای یافتن راه–های مجدد به این بازارها و رقابت با کمپانیها و انحصارات آمریکایی در صنایع مانوفاکتور چندین کشور آمریکای لاتین با مشارکت سرمایه داران بومی سرمایه گذاری کردند. کمپانیهای آمریکایی که منافع خود را درخطر می–دیدند نیز به مقابله برخاستند و دست به شیوه ای مشابه زدند و سایر کمپانیهای کشورهای بزرگ سرمایه داری نیز رفته رفته به چنین سیاستی روی آوردند. اما این تنها علت مشارکت سرمایه داران بومی در سرمایه گذاریهای امپریالیستی نبود. همانطور که اشاره شد عامل اصلی



تغییرات ارگانیک مرحله ی جدید سرمایه‌داری جهانی بود؛ دوران موسوم به «سرمایه داری پسین». تمرکز بین المللی «سرمایه» و لزوم ادغام تولیدات نیز شرکت‌های عظیم و انحصارات جهان سرمایه‌داری را وادار ساخت تا درچندین منطقه دست به تولید بزنند. چرا که ناموزونی توسعه ی مواد خام (معدنی و گیاهی)، اختراعات و فنآوری جدید و انباشت سرمایه در کشورهای مختلف، همگی ضرورت پراکندگی تولیدات را برای کسب حداکثری سود ایجاب میکرد. البته کمپانیهای بزرگ تولیدی و صنعتی جهان سرمایه داری برای کسب سود بیشتر مجبور بودند که از آخرین تحولات فنآورانه بهره مند باشند و کنترل بر روی فنآوری دست اول و پرهزینه ی ایجاد ماشین آلات تولید کالاها را حفظ کنند. بیشک، فنآوری پیشرفته محصولات را سریعتر، ارزانتر و مرغوبتر روانه بازار میکند و همواره سبب ساز تسخیر بازارها و سود بیشتری میشود. اما یک مشکل اساسی دربرابر انحصارات وجود داشت؛ از یک سو، اختصاص دادن بودجه برای اختراع فنآوری مخصوص ماشیناتال غول پیکر یا پیچیده ی صنعتی بسیار گران و هنگفت تمام میشود. از سوی دیگر، به خاطر رقابت میان انحصارات کشورهای پیشرفته، آنها مجبور به دگرگونی ابداع دایمی فنآورانه ی (تکنولوژیک) ماشین الات کارخانه‌های صنعتی و تولیدی که فوقالعاده پرهزینه است میشدند؛ جایگزین ساختن فنآوری پیشین (که تبدیل به فنآوری دست دوم شده بود) با فنآوری جدید بسیار مشکل‌زا شده بود و به صرفه نبود. بهترین راهکار برای حل این مشکل صدور ماشین آلات تولیدی پیشین (موسوم به صنایع مونتاژ) به کشورهای عقب افتاده بود. بهرحال، کنترل بر فنآوری پیشرفته تر کماکان در اختیار انحصارات کشورهای بزرگ صنعتی باقی میماند. بدین سان، در آن

مرحله از تکوین نظام سرمایه داری و امپریالیسم، فروش کارخانه های ماشیناتال تولیدی و صنایع مونتاژ در کشورهای عقبمانده بسیار سودآور شده بود. این تغییر، نه به معنای آزادشدن نیروهای مولده در کشورهای پیرامونی بود و نه به معنای همگون شدن اقتصاد جهانی. این دگرگونی، فقط شکل جدیدی از رشد ناموزون و مرکب نظام سرمایه‌داری بود. واقیعت امر این بود که این تغییرات به دلایل بسیاری سبب‌ساز تشدید بیشتر عقب‌افتادگی نسبی کشورهای توسعه‌نیافته شد. بدین‌سان، امپریالیسم در این مرحله، حکومت غیرمستقیم خود را در چارچوب یک سیستم اقتصادی-اجتماعی، به جای حکومت مستقیم جایگزین ساخت. کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی در این دوره کمک‌های «بلاعوض» و وام‌های دراز مدت خود را برای پوشش و تضمین بازار برای صنایع تولیدکننده‌ی ماشین‌آلات تولیدی (صنایع مونتاژ) به طور چشم‌گیری افزایش دادند. اشاره شد که با این کمک‌های مالی، دولت‌های به اصطلاح مستقل کشورهای توسعه نیافته، زیربنای اقتصادی (توسعه سیستم بانکی، حمل‌ونقل و بخش‌های کلیدی اقتصادی) برای آسان‌سازی توسعه‌ی تولید مانوفاکتور و در نتیجه جذب هر چه بیشتر کالا‌های سرمایه‌ای کشورهای متروپل که به طورهعمده شامل ماشین‌آلات مونتاژ می‌شدند را پی‌ریزی کردند.

امپریالیسم در دوران کلاسیک خود تمام کوشش خود را به کار میبرد تا از صنعتی شدن کشورهای تحت سلطه ی خود جلوگیری کند اما در این مرحله ی جدید، مبتکر «صنعتیشدن» همان کشورها شده بود؛ به زبان ساده تر، دیگر امپریالیسم و سرمایه داری جهانی تنها به غارت منابع و ثروتها، صدور کالا و سرمایه به کشورهای توسعه نیافته قناعت نمیکرد. مجرای اصلی سودآوری میبایست تغییر میکرد؛ این بار ارسال فنآوری دست دوم یا به اصطلاح صدور «صنایع مونتاژ» سودآورترین بخش درآمدها و غارت‌های سرمایه داری جهانی را تشکیل میداد.

دلیل اصلی طرح صنعتی شدن و اصلاحات «انقلاب سفید شاه و مردم» از این نیاز اساسی حرکت جهانی «سرمایه» و کشورهای امپریالیستی برخاسته بود و ربطی به «نبوغ» شاهانه و یا آنطور که ادعا میشود «اقدامات و اصلاحات بشردوستانه جان اف. کندی علیه دیکتاتوری شاه» نداشت. ایران یکی از نخستین مناطق جهان بود که این طرح درآن پیاده شد. چرا که استقرار «نظم» و فضای اختناق پس از پیروزی کودتای ۲۸ مرداد، این اطمینان را به امپریالیسم میداد تا باخیالی آسوده به اجرای این طرح بپردازد. بدین سان، وضعیت ایران به نسبت دیگر کشورهای توسعه نیافته برای تحقق این برنامه ی امپریالیستی مناسبتر بود؛ هم درآمد حاصل از فروش نفت وضعیت مالی به نسبه مناسبی را ایجاد کرده بود و هم بازار داخلی قابل توجهی که قادر به جذب کالا‌های «مونتاژشده» بود، وجود داشت. اما مشکلات اساسی دیگری پیشاروی طرح «صنعتی شدن» ایران قرار داشت. هنوز نقدینگی و سودآوریهای سنتی ناشی از احتکار کالا، مستغلات، بازرگانی خارجی، رباخواری و غیره بسیار گسترده و رایج بود. همچنین، نوسانات بازار داخلی و نبودن هرگونه حمایت گمرکی از تعهدات درازمدت جلوگیری میکرد. بانک‌های تجاری و خانواده های ثروتمند هیچ تجربه یا تمایلی برای بسیج منابع مالی لازم درجهت تشکیل سرمایه صنعتی و «مدرنیته» نداشتند. افزون براین، بوروکراسی فاسد و کارشکن دولتی، فنآوری عقب افتاده، کمبود مهارت‌های فنی و مدیریت بی تجربه، خرابی راه‌ها، بندرها، نبود



فردگاه و بطور کلی بدی وضعیت ارتباطات و نرسیدن به موقع مواد خام، و عدم وجود امکانات و تسهیلات زیربنایی مانند انرژی، آب و برق و… برمشکلات افزوده بودند.

معضلات دیگر تاریخی و سنتی هم وجود داشت. در ایران به دلیل عقب افتادگی صنعتی، قدرت بازرگانان بیشتر از قدرت صاحبان صنایع بود. در واقع تاجار بزرگ شبکه ی توزیع کالاها را در انحصار خود داشتند. بازرگانان عمده نه تنها به طور سنتی از جمله بزرگترین خرده فروش یا عمده فروش بودند، بلکه جزو وام دهندگان (نزولخواران) نیز به حساب میآمدند. از همه مهمتر، انحصار تجارت مواد خام مورد نیاز صنایع در دست بازاریان و تاجار بود.

بهرحال، برای غلبه براین مشکلات طرحهایی به مرحله ی اجرا گذاشته شد. نخست برنامه ی هفت ساله دوم عمرانی کشور (از ۱۳۳۳ تا ۱۳۴۱) به اجرا درآمد. این برنامه ریزی را می توان به عنوان آغاز پایه ریزی محوری در راستای رفع موانع موجود و آسان سازی فرآیند صنعتی کردن ایران ارزیابی کرد. این برنامه به طور عمده با یاری اداره اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل، بانک بین المللی ترمیم و توسعه و بنیاد فورد و دولت آمریکا طرح ریزی و تأمین اعتبار گردید. انگیزه و هدف دولت ایران از اجرای این طرح این بود که زیربنای حداقلی برای رشد «بازار ملی» فراهم و موانع برسر راه گردش محصولات، افراد و سرمایه برطرف شود. اما چند مشکل اساسی دیگری وجود داشت؛ سرمایه ی «بومی» به اندازه ی زیادی به بازرگانی و زمینداری خو گرفته بود. به علاوه و از آن مهمتر، مناسبات کهنه ارضی و روابط ارباب رعیتی، بخش عظیمی از جمعیت فعال کشور را به زمین وابسته ساخته بود. بنابراین تعداد کارگران آزاد (جداشده از وسایل تولیدی) و اندازه ی تحرکپذیری نیروی کار (کارگران) برای رشد سریع تولید کافی نبود. افزون براین، سیاست‌های «درهای باز» و عدم وجود حمایت‌های گمرکی، می توانست مخاطرات جبران ناپذیری برضد افزایش تشکیل سرمایه صنعتی به وجود بیاورد.

مهمترین مشکل دولت ایران در اجرای طرح صنعتی شدن مسئله ی مالی بود که تنها راهی که به عقل «متفکران» دولتی رسید چاپ اسکناس بود. مجلسین شورا و سنا در سال ۱۳۳۶ تصمیم گرفتند که ارزش ریال را کاهش دهند. براساس این شعبده بازی، نسبت ریال به طلا تغییر کرد و یک شبه دولت از باد هوا بیش از ۷ میلیارد ریال پول جدید آفرید! البته این سیاست‌های مالی در سال ۱۳۴۰ اقتصاد ایران را دچار رکود کرد. کارشناسان و مشاوران خارجی و داخلی «شاهنشاه» از این سیاستها درس گرفتند که برای آسان سازی فرایند صنعتی کردن ایران نیاز به تغییرات زیربنایی اساسی تری دارند. اصلاحات ارضی، وابستگی و اتکای بیشتر به موسسات مالی باتجربه، و نظارت و دخالت مستقیم کارشناسان اقتصادی امپریالیسم، پیامد جمعبندی این تجربه ی سیاست‌های مالی بود.

اصلاحات ارضی، شاید مهمترین اقدام دولت برای ازمیان برداشتن موانع گسترش سرمایه ی صنعتی بود. نزدیک به نیمی (۴۷/۵درصد) از روستائینشان «مستغل» (زمینی که از آن غله برمیدارند) از اصلاحات ارضی زمینی دریافت نکرده بودند. بهرحال، بخش عظیمی از دهقانان با اصلاحات ارضی از زمین کنده شدند و به عنوان نیروی کار ارزان ولی «آزاد» و یا ارتش عظیم ذخیره ی کار، روانه شهرها شدند. در ده سال اول پس از اصلاحات ارضی بیش از ۲ میلیون نفر روستائین به شهرها مهاجرت کردند.

اقدامات عمده ی دیگری نیز برای زمینه سازی جامعه ی ایران برای اجرای طرح امپریالیستی «صنعتی شدن»



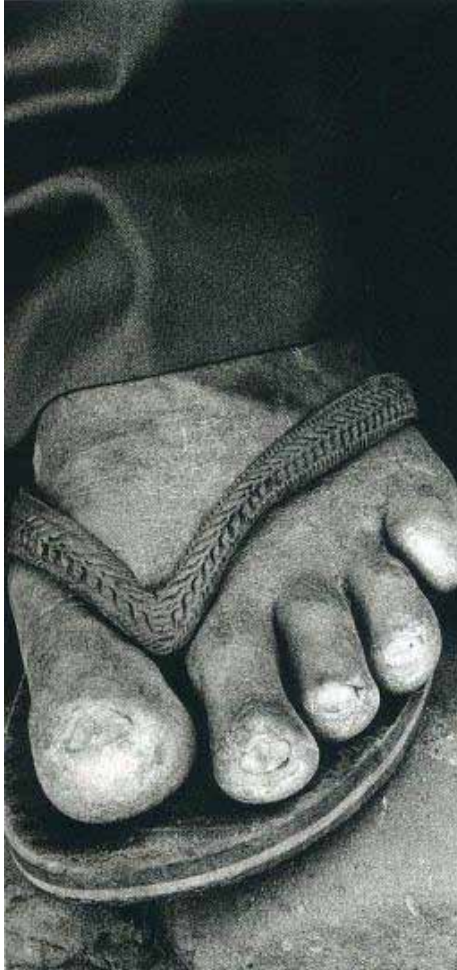
انجام شد: ایجاد سازمان برنامه و بودجه، تغییرات در مقررات گمرکی، ایجاد بانک‌های اعتبارات صنعتی، بانک توسعه‌ی صنعتی و معدنی ایران، و صندوق ضمانت صنعتی ایران و آمریکا.

نتایج طرح صنعتی کردن ایران

اگر طرح صنعتی کردن ایران را در رابطه با نیازهای امپریالیسم و سرمایه ی جهانی ارزیابی کنیم؛ به سهولت می توان دید که پیامد آن بر ای انحصارات بزرگ سرمایه داری جهانی بسیار سودآور و موفقیت آمیز بود. سرمایه-داری جهانی توانست که ارزش واردات ایران را بیش از ۳۵ برابر افزایش دهد. یعنی از ۲۵ میلیارد دلار در سال ۱۳۳۶ به حدود ۹۰۰ میلیارد ریال در سال ۱۳۵۵ رساند! در طی این مدت جمع کل واردات ایران، آنهم بدون درنظرگرفتن واردات نظامی، به ۴۰۰۰ میلیارد ریال بالغ گردید. بیش از ۹۰ درصد این رقم به چند کشور سرمایه داری پیشرفته صنعتی تعلق داشت؛ به طور عمده ایالات متحده آمریکا، انگلستان، فرانسه و آلمان. در همین مدت، جمع کل سرمایه و وام خصوصی غیرایرانی که از طریق مرکز جلب و حمایت سرمایه ی خارجی در ایران وارد شده بود، فقط ۳۵ میلیارد ریال بود. مقایسه ی این دو رقم به روشنی اهمیت نسبی سازوکار مبادله ی نابرابر را نشان میدهد. در واقع با افزایش سرسام آور واردات ایران و وخامت هرچه بیشتر مبادله، استثمار اقتصادی ایران توسط کشورهای پیشرفته سرمایه داری به مراتب تشدید گردیده بود. با اجرای طرح صنعتی کردن محدود ایران، امپریالیسم و «سرمایه» جهانی توانست ایران را به یکی از مراکز مهم جذب کالا‌های تکنولوژیک تبدیل کند. نه تنها وسایل تولیدی مورد استفاده ی صنایع جدیدالتاسیس ایران، بلکه مواد خام مورد استفاده ی آنها و بسیاری از دیگر لوازم مورد نیاز واحدهای صنعتی نیز به طور عمده از خارج وارد میشد. افزون براین، به رغم رشد صنعتی نسبی و محدود ایران، کوچکترین بهبودی در اتکاء کامل ایران به بخش تولید نفت ایجاد نشد. برخلاف ادعاهای رژیم شاه، نه تنها منبع عمده ی درآمد ارز خارجی ایران تا مقطع انقلاب ۱۳۵۷، صادرات مواد نفتی بود، بلکه وابستگی ایران به فروش مواد نفتی در بازار جهانی افزایش یافته بود؛ در سال ۱۳۳۶ صادرات مواد نفتی ۶۸ درصد کل صادرات ایران را تشکیل میداد در حالی که در سال ۱۳۵۳ رقم فوق به ۹۷ درصد رسید.

در سال ۱۳۵۳ از ۳۹ میلیارد ریال صادرات غیرنفتی ایران بیش از ۲۴ میلیارد ریال را صادرات مواد خام گیاهی، حیوانی و معدنی مانند میوه خشک و تازه، پوست خام، خاویار، پنبه خام، روده حیوانات و سنگ‌های معدنی تشکیل میداد. ۱۱ میلیارد ریال از ۱۵ میلیارد ریال باقی مانده نیز شامل صادرات قالی و پارچه های قلابدوزی شده بود.

کالا‌های تولید شده در ایران نیز در بازارهای داخلی و خارجی با کالا‌های مشابه تولید شده در کشورهای متروپل قادر به رقابت نبود. دولت ایران با ایجاد موانعی در قوانین واردات و تعیین مالیات‌ها و تعرفه‌های گمرکی سنگین بر کالا‌های مشابه خارجی، قیمت این گونه کالا‌های خارجی را در بازار داخلی افزایش می-داد. بدین سان، کالا‌های تولید شده در بازار داخلی، به نسبت ارزان‌تر خرید و فروش می‌شدند. ولی به علت محدود بودن بازار داخلی ایران، گردش خرید و فروش خیلی زود اشباع می‌شد. بنابراین تولیدات داخلی می‌بایست به بازارهای خارجی راه می-یافتند و به رقابت با کالا‌های مشابه در بازارهای خارجی میپرداختند. اما، این گونه کالا‌ها که به طور عمده مصرفی



بودند، نسبت به کالا‌های خارجی گران‌تر تولید می‌شدند؛ چرا که آفریش‌های فن‌آوری نوین، در اختیار کشورهای پیشرفته‌ی صنعتی بود و به همین سبب همانطور که اشاره شد کالاها را سریع‌تر، مرغوب‌تر و ارزان‌تر تولید و روانه‌ی بازارهای جهانی می‌کردند. بدین سان، حجم تولید و فروش فرآورده‌های کارخانه‌های ایران محدود به بازار داخلی باقی می‌ماند و توان رقابت با فرآورده‌های مشابه در بازارهای خارجی را نداشت. از این روی، اقتصاد ایران پس از روند رشد نسبی که پس از آغاز اصلاحات در دهه‌ی ۴۰ خورشیدی داشت به سرعت منقبض و دچار بحران شد. البته با بالارفتن بهای نفت در سال ۱۳۵۲، این بحران اندکی فروکش کرد. اما، پس از مدت کوتاهی، ناکارآمدی برنامه های اقتصادی دولت و تورم ناشی از بالارفتن بهای نفت، بر مجموعه عوامل برشمرده در ساختار سرمایه‌داری ایران افزوده شد که منجر به بحران بزرگ اقتصادی، اجتماعی و سیاسی پیشا انقلابی ۱۳۵۷ گردید.

بهرحال، برنامه‌ی صنعتی شدن استعماری ایران از همان آغاز با مشکلات ویژه‌ی‌هیات حاکمه‌ی ایران که جنبه‌ی تاریخی نیز داشت، درهم تنیده شده بود. البته برای پیاده کردن این سیاست‌ها، اصلاحات سیاسی و اجتماعی دیگری نیز لازم بود. دولت برای چرخاندن کارخانه های تولیدی و صنعتی نیازمند کارگرانی بود که دستکم سواد خواندن و نوشتن را داشته باشند. ایجاد سپاه دانش در روستاها از این نیاز جامعه‌ی صنعتی سرچشمه میگرفت. به زنان نیز حق رای داده شد. نیروی کار زنان نیز برای کارهایی از قبیل ماشین نویسی، کارمندی، پرستاری، کارگری و آموزگاری لازم بود. در واقع دهقانان و زنان از مزارع و آشپزخانه ها کنده شده بودند تا به عنوان بخش عظیمی از نیروی فعال اجتماعی در آموزشگاه‌ها، مراکز درمانی و بهداشتی، کارخانه ها و ادارهما به کار مشغول شوند. پیامد این تحولات این بود که در عرض مدت کوتاهی میلیون‌ها نفر به جمعیت و «حاشیه نشینان» شهری افزوده شد. بسیاری از روستائیان به خاطر گران بودن مسکن در حاشیه های شهرها و مراکز بزرگ صنعتی در حلیی آبادها به زندگی میپرداختند. بخش قابل توجهی از «حاشیه نشینان» به خاطر آشکارشدن زود هنگام تضادهای موجود در ساختار اقتصادی ایران جذب بازار کار جامعه ی «صنعتی» نشده بودند و از طریق کارهای ساختمانی، دستفروشی، ماشین-شویی، رختشویی و… زندگی خود را تأمین میکردند. این لایه ی بزرگ اجتماعی از سازوکار جانسخت و دیرپای سنن روستایی کنده شد و از باورهای مذهبی *اِیومی* فاصله گرفته بود و هویت تاریخی و اجتماعی خود را از دست رفته میدید.

مبارزه مهم مردم ایران در سال ۱۳۵۶ به خاطر طرح «خارج از محدوده» و یورش ماموران نیک پی شهردار تهران از همین «حاشیه نشینان» آغاز شد. این یورش با مقاومت شدید مردم حلیی آبادها روبرو گردید. البته برای ساکنان حلیی آبادها، به دلایلی تاریخی، برنامه ای کارآمد و گزینه‌ی سوسیالیستی/انقلابی وجود نداشت که برای حل مشکلات کار و مسکنشان عملی و کارساز باشد. بدین ترتیب، با شروع امواج عظیم انقلابی در سال ۱۳۵۷، بخش مهمی از فرزندان «بیهویت» جماعت حاشیه نشین «انقلاب سفید شاه»، طعمه ی «بسپج» و ترفندهای خمینی گشتند و هویت اجتماعی ازدست داده ی خود را در «پاسداری» از «ضدانقلاب» سیاه اسلامی یافتند.

(بخش دوم و پایانی مقاله در شماره بعد منتشر می شود)

مبارزی که با عزمی راسخ رزمید

ژیلبر آشکار*

دانیل بن سعید(۲۰۱۰–۱۹۴۶) یکی از اعضای کلیدی انقلاب دانشجویی ۱۹۶۸ فرانسه و یکی از بنیان گذار اصلی **اتحادیه کمونیستی انقلابی (LCR)** در کنار آلن کربوین بود و تا زمانی که بیماری او را از پا در آورد ، در جایگاه رهبری اتحادیه که از اعضای انترناسیونال چهارم به شمار می رفت ، باقی ماند.

بن سعید در جنبشی که به آن تعلق داشت ، هم نقشی محوری را به عنوان اندیشمند سیاسی ایفا می کرد و هم در جهش اخیر **حزب جدید ضد سرمایه داری (NPA)** – که اولیویه بزانسو آن را نمایندگی می کند- به حزبی با ده هزار عضو ، نقش آفرین و تاثیر گذار بود.

دانیل بن سعید تجسم سنت انقلابی فرانسه بود ؛ یکی از کتابهایی که به مناسبت دویستمین سالگرد انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه منتشر کرد ، این عنوان را داشت : **من ، انقلاب** . او شیفته ژاکوبینسم رادیکال و سنت انقلابی بود که توسط بابوف و بلانکی نمایندگی می شد.او این سنت را با تمایلات آزادی خواهانه اش با رجوع به تجربه کمون پاریس در هم می آمیخت.

او عمیقا انترناسیونالیست بود. به لطف تسلطش بر زبانهای اسپانیایی و پرتغالی ، در انترناسیونال چهارم به طور ویژه درگیر مسائل و تحولات چپ رادیکال در آمریکای لاتین بود.او به بلشویسم به عنوان وارث ژاکوبینسم رادیکال می نگریست و از سنت لنین در مقابل بازنگری ها و تجدید نظرهای گسترده ای که پس از فروپاشی اتحاد شوروی به راه افتاده بود، دفاع می کرد.

او همچنین نماینده پر و پا قرص یک ویژگی خاص رادیکالیسم فرانسوی بود : سکولاریسم. دو تا از آخرین کتابهایش عنوانیی داشتند که به این جنبه از تفکر او بازمی گشت : **یک گفتمان لامذهب و در ستایش**

پاورقی

بیست سال کار مخفی در روسیه نوشته: سسیلیا بابروفسکایا قسمت بیست و یکم

جواب من کویتسنسکی را حیرت زده کرد. ظاهرا او را قانع نکرده بود چون دوباره سؤال کرد در مدت ده ماه قبل از دستگیریت کجا بودی؟

جواب دادم» با آرامش خاطر در خیابان سادوفایا قدم می زدم که آقائی آمد و مرا دستگیر کرد« کویتسنسکی از این جواب من دویوانه شده با خشم فریاد کشید:

«یعنی تو مدت ده ماه گذشته در خیابان سادوفایا قدم می زده ای؟»

بعد از بازپرسی کویتینسکس دستور داد که مرا به اتاقی ببرند که هیچ گونه شباهتی با سلول زندان نداشت بلکه بیشتر به اتاق مطالعه شبیه بود. اتاق شامل میز مطالعه صندلی هائی با روکش چرمی و یک نیمکت مشمی بود. سه هفته در آنجا گذراندم که در آمدت پلیس سنت پترزبورگ با خارکوف ویتبسک و یاروسلاول تماس می گرفت. سه هفته بدون این که لباس هایم را عوض کنم بر روی نیمکت سرد و لیز آنجا خوابیدم. این وضع به خصوص کثافت عجیب بر اعصابم اثر بدی گذاشت. وقتی که یاروسلاول را ترک کردم هیچ چیز با خود نبرده بودم و نمی خواستم از زندان برای کسی حتی برای آشنایان بی طرف نامه ای بنویسم. چون نامه از یک زندانی سیاسی معمولا باعث سوءظن نسبت به گیرنده می شد. به این دلیل هیچ اقدامی برای بهبودی وضعم نکردم تا این که مقامات زندان صلاح دیدند که بهتر است دست به کاری بزنند.

بالاخره به جای دائمی تری (زندان بازداشت مقدماتی) منتقل شدم. در یک اتاق آبی رنگ کوچک مرتبی قرار گرفتم که دارای نور چراغ بود و آب خوردن داشت. یک تختخواب درست و حسابی هم در اتاق بود. می توانستم درخواست دوش گرفتن بکنم و در صورت لزوم لباس زیر خود را عوض کنم. ولی نمی خواستم از رخت زندان استفاده کنم. در عوض ضربه ای به دیوار زده و به همسایه ام گفتم که رخت ندارم و این که به مدت سه هفته در مرکز پلیس بوده ام و با همین لباس هایم خوابیده ام. نیم ساعت نگذشته بود که یک زن زندانبان به سلول من آمد و به آرامی یک بقچه از زیر شالش بیرون آورد. بقچه توسط همسایه ام ، دانش آموزی به نام ماریا نیکولویا فرستاده شده بود که در آن لباس زیر و ملافه بود. آن شب حمام



سیاستهای سکولار.

یکی از مهمترین آثار تئوریکش که در سال ۱۹۹۵ منتشر شد و در سال ۲۰۰۲ به انگلیسی ترجمه شد ، **مارکسی برای دوران ما : ماجراها و مصیبتهای یک نقد** نام داشت. کتاب حاوی خوانشی غیر معمول از مارکس بود که او را از اتهام جبرگرایی و دترمینیسیم میرا می ساخت. این کتاب باعث به رسمیت شناختن بن سعید به عنوان یک روشنفکر سرشناس شد ؛ لوموند و لیبراسیون مرتبا مقاله های او را منتشر می کردند و میزگردهای رادیویی و تلویزیونی دعوت می شد.

بن سعید نخستین اثر خود را در سال ۱۹۶۸ به همراه هنری وبر (که بعدها به حزب سوسیالیست پیوست) به نگارش درآورد که **می ۶۸ : تمرین نهایی** نام داشت و به طور مفصل به شرح حال و هوای آن دوران می پرداخت. پس از آن به مناسبت دویستمین سالگرد انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه، آثاری را در مورد والتر بنیامین و ژاندارک به نگارش در آورد. بن سعید در برخورد به ژاندارک تحت تاثیر

گرفتم و روی تختخوابی که تمیز و راحت شده بود و بدون توجه به این که تختخواب زندان بود دراز کشیدم .آن شب خوابیدم و حسابی استراحت کردم.

در مقایسه با زندان خارکف زندگی در بخش زنان در زندان سنت پترزبورگ بیشتر به یک اقامت اجباری در پانسیون شبیه بود تا یک زندان. آیا کسی واقعا می توانست این اتاق های تمیز کوچولو با کف براق و تختخواب های تمیز را سلول های زندان بنامد؟ اتاق هائی که به راهروئی تمیز با زمین واکس زده باز می شد؟آیا این زنان زندانبان که گاهگاهی به ما غر می زدند با حیوان صفتان خارکف (ملینک و استانیک) قابل مقایسه بودند؟ آیا این ارتباط تقریبا قانونی همیشگی با دنیای بیرون با بی خبری مطلقى که در زندان خارکف وجود داشت قابل مقایسه بود؟ با وجود این اتفاقاتی رخ می داد که یادآوریم می کرد که بالاخره در زندان هستیم.

در بهار سال ۱۹۰۳ قبل از اول ماه مه طبق معمول در بین دانش آموزان سنت پترزبورگ دستگیری های وسیع وجود داشت. پلیس بدون هیچ گونه تبعیض این نوباوگان سیاسی را دستگیر می کرد. همه ی زندان های سنت پترزبورگ پرشدند. چندین زندانی در سلول های که در حالت معمولی برای یک نفر زندانی کوچک بود ریخته می شدند. تعداد قابل ملاحظه ای از این نوآموزان به زندان ما فرستاده شدند. آنها از همان لحظه ورودشان سراپا خشم بودند. نسبت به مسئولین زندان وضع تهاجمی گرفته و تمام روز را با فریاد خواستار دادستان منطقه می شدند. وقتی دادستان پیدایش می شد آنها درخواست آزادی فوری خود را می کردند. به طور کلی آنها این طور وانمود می کردند که گوئی شدیدا چیزی هائی از قبیل میله ها ی و قفل های در زندان آزارشان می دهد. در ابتدا این رفتار برای قدیمی ها کمی عجیب می نمود ولی کم کم در محیط هم هیجان به وجود آورد و ما هم تحت تاثیر قرار گرفتیم و ایده ی اعتصاب غذا در محیط پیچید.

یک سری جلسات ابتدائی زندان برقرار شد. نظر ها از پنجره های باز با صدای بلند خوانده می شد. مسئله به رای گذارده شدو نتیجه از سلول به سلول می گذاشت. در پایان اکثریت غالب با یک اعتصاب غذا موافقت نمود. به هر حال بسیاری ازما من جمله خود من مصرانه مخالف اعتصاب غذا بودیم. در سال ۱۹۰۳ اعتصاب غذای زندان به قدری زیاد شده بود که نه تنها پلیس مقامات منطقه ای و اداره ای زندان را نگران نمی کرد بلکه حتی تاثیر خود را بر روی مردم هم نمی گذاشت. در نتیجه انتظار نمی رفت اعتصاب غذای تحمیل شده نتیجه خوبی بدهد. علاوه بر آن رفقای مریض بسیاری در میان ما بودند که برای مدت تقریبا زیادی در زندان بودند. و برای آنها پیوستن به اعتصاب غذا و اگر هم اعتصاب غذا اعلام میشد آنها هم با علاقه به آن می پیوستند نه تنها به معنی ریسک کردن بازمانده ی سلامتیشان بلکه برای بسیاری از آنها به معنی به خطر انداختن زندگی شان بود. در حدود سیصد زندانی اعتصاب غذا را شروع کردند. اعتصاب غذا تبدیل



تفسیر چارلز پگی ۲ قرار داشت. انتخاب چنین موضوعاتی در آن زمان بازتاب دهنده اندوهی بود که پس از تغییر فضای سیاسی جهان پس از ۱۹۸۹ و هجمه گسترده به مارکسیزم و پیروزی جهانی نئولیبرالیسم ایجاد شده بود. از زمانی که با بیماری ایدز مواجه شد ، به این اعتقاد رسید که دیگر نفسهایش به شماره افتاده است و به همین خاطر با سرعتی تکان دهنده به کار مشغول شد : در عرض پانزده سال یعنی پس از انتشار کتابش در مورد مارکس (۱۹۹۵) تا زمان مرگش بیست کتاب در اندازه های گوناگون در موضوعات مختلف به نگارش درآورد. او با مرگ نیز به شکل شجاعانه ای مواجه شد : یک انقلابی که تا آخرین نفس با عزمی راسخ جنگید.

ترجمه : حسین آبنوس

انتخاب متن از سایت و نشریه « نظرگاه بین المللی » ، ارگان انگلیسی انترناسیونال چهارم در این آدرس : www.internationalviewpoint.org

✽

به یک بلوا شد. زندانبان پنجره ها را شکستند. درها را به هم می کوبیدند و با صدای بلند آواز می خواندند. ولی افسران پلیس هم بیکار ننشستند. کسانی که بیش از همه شلوغ می کردند به سلول های مجازات فرستاده شدند. یک جوجه سرباز به راهروی ما فرستاده شد. هر سرباز برای یک سلول گماشته گردید. زنانی که با سربازان مسلح روبه رو شدند دچار حمله و تشنج شدند.

✽

من در نتیجه این آشوب در موقعیت بدی قرار گرفته بودم. عادت نداشتم که خشن رفتار کنم پنجره ها را بشکنمو غیره ولی هرگز فکر نمی کردم که دفتر زندان متوجه پنجره های نشکسته من شده و استثناء قائل شده و از فرستادن سرباز به سلول من خوداری کند. هنگامی که با کمال وحشت دیدم که سلول من رد شده شروع به تقاضا کردم که یک سرباز فوراً به سلول من فرستاده شود. به افسر گفتم که من کاملا با رفقایم همفکر هستم وعلت این که پنجره را نشکسته و در را به هم نکوبیده ام این بود که مریض هستم و قدرت این کار را ندارم. از این همه اصرارم رئیس مهپوت شده بود . او وکیل منطقه را فراخواند و او هم از من خواهش کرد که ساکت شوم و گف :«تاراحت نباش دستور داده ام که سربازان برگردند آنها برای مدت کمی گمارده شده اند که فقط دختران را بترسانند» و در حقیقت هم به زودی شنیدم که سربازان دارند سلول ها را ترک می کنند.

اعتصاب غذا پنج روز طول کشید و در روز ششم فرو کش نمود. سپس دادستان چند قول نشدنی داد و هرکس آنها را به عنوان بهانه ای برای پایان دادن به اعتصاب غذا پذیرفت. بعد از اعتصاب غذا به جای غرور یاس ما را فرا گرفت. گوئی که شوخی احماقانه ای انجام داده بودیم. بالاتر از آن به سلامتی بسیاری از رفقا شدیدا لطمه وارد آمده بود.

رویهم رفته به مدت پنج ماه در زندان ماندم. بالاخره موقتا آزاد شدم تا رای خوانده شود و به من اخطار شد که همه چیز از مسئله ی خارکف گرفته تا قدم زدن در خیابان سادوفایا برای مدت ده ماه در نظر گرفته خواهد شد. جرم هر چه میخواست باشد برای من کاملا بی تفاوت بود. به هر حال خیال نداشتم منتظر حکم بمانم. مهم این بود که از زندان بیرون بروم. به سلامتی ام که به ویژه بعد از این تجربه ی آخری اوضاعش ناچور شده بود بهبود بخشم. و ترتیب سفر به خارج را بدهم. در آنجا می توانستم استراحت خوبی کرده و با نیروی به دست آمده دوباره به روسیه برگردم.

وقتی که پلیس از من خواست که محل اقامت موقتی را (به غیر از مسکو سنت پترزبورگ و یا هر شهردیگری که دانشگاه داشت) انتخاب کنم، من نفر را برگزیدم. زیرا این شهر به راحتی بین سنت پترزبورگ و مسکو قرار داشت.

ادامه دارد ...

دو شعر از وحید ولی زاده

(۱)

الوارها را به کارخانه چوب بری می برند

دوازده هکتار از جنگل های ...

پناهگاه پلنگان جوان

مبلمان می شود

در پذیرایی شاهانه

و اره های برقی

جای درخت-واژه ها

نقطه چین می گذارند

در اداره ی سانسور

برگی از درخت تبر خورده در عکس مشهود است

« ... ای سبز به اندیشه های روز

جنگل بیدار

در سایه سار روشن نمناک تو

که عطر و بوی رفاقت می پراکند

گلگون شده است چه قلب ها

✽

اگر چه مداد من همیشه سبز می ماند

اما

الوارها را به کارخانه چوب بری می برند

امیر سبزه‌های سبز شمالم

برای رفیق فرمانده صفایی فراهانی

امیر دهکده های شمال

رد گم کرده

شمالی جنگل نشین

(باران راه نمی دهدم به شعر)

امیر گُم

امیر کلبه های سرود و کار

در چشم های نخفته ی مردم

هوای شرعی

(باران چه بی هوا می بارد در این فصل سال)

امیر دهکده های شمالی

که به راه های گلی گام می گذاشتی

و باز می کردی معبری

به قلب

فردا

صلح

امیر جنگلی ...